

روایت‌گری به سبکِ سروش دباغ

حسین پورفرج

منبع: سایت دین‌آنلاین، روز دوشنبه، مورخ: ۹۹/۱۰/۲۹

این نوشتار کوتاه مرهون جلد اول آخرین اثر دکتر سروش دباغ تحت عنوان “رد آبی روایت” است؛ کتابی که جستارهای آن موضوعات مختلفی از جمله پروژه عرفان مدرن و دل‌بستگی نویسنده اثر به شاعر توانای معاصر، سهراب سپهری، مسئله شرور و ربط و نسبت آن با جایگاه خدا در هستی، و همچنین گفتار-نوشته‌هایی در باب الهیات، قرآن‌شناسی و مباحث فرمیستی را دربرمی‌گیرد و کاملاً می‌تواند در ردیف آثار نواندیشانه دینی دسته‌بندی شود.

جلد نخست این اثر مجموعاً شامل پانزده جستار است و البته بلندترین بخش آن مربوط می‌شود به پیاده‌سازی شده مجموعه سخنرانی‌های هفتگانه نویسنده تحت عنوان “مضامین اخلاقی و اگزیتنسلی قرآن”. کتاب “رد آبی روایت” محصول تلاش‌های سروش دباغ در همین سال‌های اخیر است و اثری است که توامانی آثار گفتاری و نوشتاری او را باهم دارد.

با این توجه، من مایلیم به جای پرداختن به مولفه‌ها و مفاهیم متنی، از بیرون، به اثر حاضر و جایگاه نویسنده در تولید آن نظر بیفکنیم و با اخذ موضعی برون-متنی به بررسی ویژگی‌های فکری مؤلف به گواه اثرش بپردازیم. من پیشتر در خصوص پاره‌ای از جستارهای این کتاب و کلاً پروژه فکری سروش دباغ دست به قلم شده‌ام و نقد و بررسی‌هایی را انجام داده‌ام. از این روی، بهتر می‌دانم که در اینجا از منظر تازه‌تری به این کتاب و نویسنده آن نزدیک شوم و دریافت‌های خود را با شما به اشتراک بگذارم. البته به لطف سروش دباغ جستارهای انتقادی من بر آثار او قرار است که در جلد بعدی و ضمیمه این کتاب به انتشار در بی‌آیم و لذا از این بابت من شخصاً از ایشان و محبت‌شان کمال سپاس و امتنان را دارم.

سروش دباغ کجا ایستاده است؟

در مقدمه آوردم که نوشته من در این مجال به جایگاه، و مولفه‌های نویسندگی نویسنده به گواه آثارش مربوط است. من می‌خواهم بدانم که سروش دباغ در آثار خود و به طور مشخص کتاب “رد آبی روایت” اولاً در چه جایگاه و کسوتی است و در ثانی خصوصیات برجسته او در این جایگاه و کسوت کدام‌هاست؟!

حال بروم به سر وقت کلام نخستینم. بگذارید به تاسی از مفهوم “روایت” در عنوان کتاب، سروش دباغ را یک “روایت‌گر” بخوانم. به گمانم من، این نواندیش دینی در این اثر و کلاً آثار الهیاتی-عرفانی خود بیش از هر چیز در مقام یک “روایت‌گر” است و دل در گرو روایت‌گری دارد. آنچنان که از نوشته‌ها و گفته‌های اخیر سروش دباغ برمی‌آید، او این روزها سخت دلمشغول مفهوم “روایت”، البته در معنای فلسفی و روان‌درمانگرانه آن است و درصدد

است تا از پناسیتل‌های بلقوه این مفهوم در کارهای خود بهره بگیرد: "روایت را از جمله مفاهیمی می‌دانم که جهت توضیح احوال و تقریر دغدغه‌ها در روزگار راززدایی شده کنونی از جمله مفاهیم رهگشا است. من در پاره‌ای از درس‌گفتارها و نوشته‌های خود از این مفهوم استفاده کرده‌ام. روایت را معادل نریشن در زبان انگلیسی به کار می‌برم که واژگان و مفاهیمی چون راوی نریتور، و نریتور روایی هم‌خانواده‌اند با این مفهوم و این واژه طنین مدرنیستی دارد. اولین بار این واژه را در نوشته‌های هانا آرنه دیدم و پسندیدم. توضیحی که او از مفهوم روایت داده است و این که هریک از ما در این دنیا روایت تجربه‌های زیسته خودیم و از احوال اگزیزتشنیل خود پرده برمی‌داریم و حکایت خود را ثنا می‌کنیم. او البته برای توضیح این مفهوم به سروقت والتر بنیامین می‌رود در کتاب انسان‌های اعصار ظلمانی و روایت خود را از شاعر و متفکر یهودی‌زاده قرن بیستمی والتر بنیامین را به دست می‌دهد. من وقتی که با روایت او و تقریر او از احوال بنیامین آشنا شدم و مفهوم تفرد را برکشیدم، دیدم که هریک از ما راوی تجربه‌های وجودی خودیم در این دنیا و به همین خاطر من وقتی که از سالک مدرن و دغدغه‌های او سخن می‌گویم روایت خودم را دارم عرضه می‌کنم و هرکسی روایت خود را می‌گوید و این جهان پر از روایت‌ها است و زیستن ما در این عالم چیزی جز روایت نیست و به تعبیری حکایت این و آن را رها کردن و قصه خود را ثنا کردن. این مقوم مفهوم روایت است و راوی که من و شما باشیم]۱". [یکی از مفاهیمی که در مباحث فلسفی جدید سربرآورده است مفهوم *narration* روایت است. این مفهوم در روان‌درمانی هم ریزش کرده است. بر همین سیاق *narrative therapy* یا روایت درمانی، روایتگری درمانی هم یکی از متدهایی است که مطابق با آن فرد روایت خودش را از زندگی و مشکلی که دارد تقریر می‌کند. بعد آن روایت که مؤلفه‌های شخصی دارد، مدام بعضی از مفاهیم استخراج می‌شود. درباره آن با مراجعه کننده، گفتگو می‌شود]۲. [همچنین سیدهادی طباطبایی در مقاله اخیرش در این خصوص آورده: "به نظر می‌رسد که مفوم «روایت»، یکی از دلمشغولیهای دباغ است. عنوان کتاب اخیر او که در دست انتشار است «رد آبی روایت» شاید بیشتر این دغدغه^۳ او را نمایان می‌کند]۳. [

اما "روایتگری" به چه معنا؟! وقتی من سروش دباغ را "روایت‌گر" می‌خوانم چه معنایی را در سر دارم؟! خلاصه بگویم. روایت‌گر از منظر من کسی است که اولاً او در جهان زندگی می‌کند، در ثانی جهانی نیز در او در حال زیستن است. "بگذارید در خصوص این جمله اندکی با شما صحبت کنم. روایت‌گر از زاویه دید من، فردی است که بی‌تردید، و مشتاقانه فرزند زمانه خود است و با دوران حیات خود در آشتی و صلح به سر می‌برم. او با عصر خود در معاصرت است. نه در گذشته گیر کرده و نه چشم به راه آینده نامعلوم مانده. چنین کسی در حوضچه اکنون آبتنی می‌کند و دست رد به سینه اینجا و حالای زندگی نمی‌زند. او انسانی قرن بیست و یکمی است و مختصات حیاتی این حیات را می‌شناسد. روایتگر مد نظر من، با دستگاه تنفس مصنوعی نفس نمی‌کشد، بلکه ریه‌های خود را از هوای تازه اطرافش پر می‌کند.

اما با این حال، آنچه رفت تنها بخشی از قضیه است. در تشریح مفهوم "روایتگری" به تعبیر خود آوردم که چنین کسی در کنار آنکه در جهان زندگی می‌کند، جهانی نیز در او زندگی می‌کند. این بخش دوم، البته به اندازه بخش نخست مهم و برگرفتنی است و باید سهم آن پرداخته شود. روایتگران کسانی‌اند که نه تنها دست رد به سینه اینجا و

اکنون زندگی نمی‌زنند، پشت پا به میراث فرهنگی-معنوی خود نیز، نمی‌زنند، و آن را محکم در آغوش می‌گیرند. این میراث فرهنگی-معنوی همان سنت ارزنده‌ای است که هنوز هم ارزندگی خود را حفظ کرده، و اعتبارش از سکه نیفتاده. میراث فرهنگی-معنوی هر کسی می‌تواند واجد ارزش‌ها و مواهب برگرفتنی و خوش‌گواری باشد و "لذت یک صمیمیت از دست‌نرفته" را برای او به ارمغان بیاورم. بله، این میراث بزرگ، همان گنجینه‌ای است که من و شما با آن قد کشیده‌ایم و در آن پرورش یافته‌ایم. لحظات مهمی از زندگی ما با این سنت عظیم گره خورده و با آن یکی شده. دین، شعر، موسیقی، معماری و بسیاری دیگر از دست‌آوردهای غیرمادی ما ایرانیان (و یا اصلاً هر قومی که در جایی بر روی کره زمین زندگی می‌کند و صاحب فرهنگ و آثار بشری است)، جزو عناصر تفکیک‌ناشدنی از این میراث گرانبها به شمار می‌رود و همچنان می‌تواند دهان ما را شکرین کند. به راستی و به درستی که روایتگران از این میراث پرگوهر در نمی‌گذرند و هرچه که به گذشته تعلق دارد را، گذشته نمی‌انگارند.

بدین معنا من معتقدم که ما می‌توانیم از روایتگران حوزه‌های گوناگون سراغ بگیریم و رد آنها را بزنییم. یک فرد می‌تواند معمار باشد اما روایتگر باشد. نقاش، موسیقی‌دان، بازیگر و چه و چه باشد و روایتگر باشد. اینگونه نیست که روایتگران را از دور بتوان نشان داد. روایتگران در بستر آثار قلمی و قدمی خودند که سر برمی‌آورند و ما می‌توانیم آنها را بشناسیم. روایتگری نویی نگاه به هستی و زندگی است، نه رشته‌ای که در دانشگاه‌ها بشود آن را فراگرفت. نتیجتاً و با توجه به مرادم از مفهوم و جایگاه "روایتگری" معتقدم که سروش دباغ به گواه آثار خود، و خصوصاً آثار الهیاتی و عرفان‌پژوهانه‌اش و همچنین اثر حاضر "رد آبی روایت"، تماماً در قد و قامت و جایگاه یک روایتگر است و او کسی است که هم در جهان زندگی می‌کند، و هم جهانی در او می‌زید. او روایتگری است در حوزه اندیشه. دین، عرفان و ادبیات. او هم در حوضچه اکنون تن به آب می‌زند و هم از میراث فرهنگی و معنوی‌مان بهره‌ها دارد.

ویژگی‌های روایت‌گری سروش دباغ

تا اینجا دانستیم سروش دباغ روایتگر عرصه اندیشه است و در آثارش این قد بر افراشتن به چشم می‌خورد. حال مایلیم اندکی درباره ویژگی‌ها و خصایص روایت‌گری او به یمن اثرش با شما سخن بگویم و آنگاه دامن سخن را برچینیم. آنچه می‌آورم می‌تواند در دیگر روایتگران نیز دیده شود و...:

• روایتگر بندباز

اگر ما تعریف بالا از مفهوم روایت‌گری را بپذیریم، می‌توانیم و رواست که سروش دباغ را در این اثر و آثار غیرفلسفی‌اش، یک "روایتگر بندباز" بنامیم. حتماً تا کنون به هنر بندبازان توجه کرده‌اید. آن‌ها کسانی‌اند که در نهایت تعادل و مهارت بر روی طنابی که در ارتفاعات مختلف از سطح زمین کشیده شده است، راه می‌روند و اگر اندکی حواس‌شان به این سو و آن سو پرت شود، سقوط می‌کنند. بندبازان می‌توانند از چوبی برای حفظ تعادل خود استفاده کنند و اینگونه هنرنمایی‌شان را به رخ بکشند. طبق این معنا، من معتقدم که سروش دباغ نیز در آثار خود و خاصه کتاب "رد آبی روایت"، یک بندباز است، اما بندبازی در حوزه اندیشه و نواندیشی. او روایتگری است که ماهرانه و متعادل در حال رفت و آمد، در شکاف، یا مرز میان سنت و مدرنیته است، و کسی است که تلاش می‌کند نه از این

سوی طناب بیفتد و نه از آن سوی طناب. نه دلربایی و زرق و برق دنیای جدید او را از مواهب و میراث فرهنگی - معنوی خود دلسرد و زده کرده، و نه بزرگی و ابهت این میراث او را از دنیای جدید و دست‌آوردهای برگرفته‌ی آن. به راستی که سروش دباغ مرزنشینی را خوب می‌شناسد و می‌داند که چگونه در این مسیر حساس گام بردارد. شاید به همین خاطر است که در آثار او و خصوصاً کتاب “رد آبی روایت”، این روایتگری بندبازانه به خوبی دیده می‌شود و خواننده تیزهوش می‌تواند آن را دریابد. مثلاً نگاهی به جستارهای هفتگانه “مضامین آگزیستانسیل و اخلاقی در قرآن” نشان می‌دهد که مواجهه این متفکر معاصر با مهمترین منبع مسلمانی مسلمانان تا چه اندازه “گذشته و حال را با یکدیگر، همراه دارد،” و لذا خروجی تلاش او نه سنتی محض است و نه تاریخ‌بریده و رادیکال. چنانکه آوردم، کتاب “رد آبی روایت” محصول روایتگری روایت‌گری است که همانند یک “بندباز” می‌کشد ماهرانه در مرز میان سنت و مدرنیته حرکت کند و اینگونه میانه این دو جهان را بگیرد: “تفکیک میان «روشنفکری عرفی» و «روشنفکری دینی» بیش از هر چیز ناظر به موضوع و متعلق و سمت و سوی فعالیت‌های روشنفکرانه است نه برتری یکی و فروتر بودن دیگری. چنانکه آمد، عموم روشنفکران ایرانی در شکاف میان «سنت» و «مدرنیته» حرکت می‌کنند و از ربط و نسبت میان مقولات و مولفه‌های سنت و مدرنیته سراغ می‌گیرند. در این میان روشنفکران دینی بیشتر دلمشغول دین و معرفت دینی‌اند و در باب الهیات و عرفان و فقه و تفسیر و فلسفه اسلامی و مبادی و مبانی انسان‌شناختی، وجودشناختی، معرفت‌شناختی و ... آن‌ها می‌اندیشند و نسبت آنها را با آموزه‌های مدرن می‌سنجند. بنابر تشخیص و دغدغه ایشان، دین مهم‌ترین و فربه‌ترین مؤلفه سنت است و در جامعه دینی‌ای نظیر جامعه ما، پرداختن به این مؤلفه سنت، قوام بخش کار روشنفکرانه است [۴].”

حال، مایلیم اندکی در جهت تلطیف کلام و کاستن از بار فنی سخنانم، دست به یک مقایسه کوتاه بزنم. چنانکه گفتم ما روایتگران فراوانی داریم و در هر حوزه‌ای می‌توانیم از آنها نام ببریم. بی‌اضافه‌گویی بگوییم که من همایون جان شجریان را نیز یک “روایت‌گر بندباز” قلمداد می‌کنم. سروش دباغ “روایت‌گر بندباز” حوزه اندیشه است، و همایون شجریان “روایت‌گر بندباز” حوزه موسیقی. این نامگذاری به گواه آثار متأخر این خواننده ممتاز ایرانی است. کافی است شما به آثار چندسال اخیر او نگاه کنید تا سخنان مرا بهتر دریابید. خصوصاً از آلبوم “نه فرشته‌ام، نه شیطان”. و البته در اوج این اتفاق، اثر درخشان “مستور و مست” در این دست آثار همایون شجریان، کاملاً از نگاه من، در قد و قامت یک “روایت‌گر بندباز” است و خواننده‌ای است که ماهرانه در مرز میان موسیقی ایرانی و موسیقی مدرن در حال هنرنمایی است. دیگر مدت‌هاست که آثار او از موسیقی اصیل به معنای مألوف کلمه فاصله گرفته و رنگ روایت‌گرانه‌ای پیدا کرده. به گونه‌ای که به گفته خود او پس از انتشار آلبوم “نه فرشته‌ام نه شیطان” حتی کودکان نیز به مخاطبان آثار او اضافه شده‌اند و با سوگلی این اثر، یعنی تصنیف “چرا رفتی؟” ارتباط برقرار کرده‌اند. شما وقتی به آثار متأخر این فرزند خلف موسیقی ایران گوش می‌سپارید، طنین دلنواز صدای او را، در عین حال که اصیل می‌شنوید، مدرن و امروزی می‌شنوید، و می‌توانید میان این آثار و آثار دوران متقدم او فاصله بگذارید. من شخصاً بارها شده است که از فرط دلچسپی هنرنمایی همایون شجریان صدای او را در آغوش گرفته‌ام و با او به اوج فرحناکی

رسیده‌ام. دوباره تکرار می‌کنم که از منظر من این هنرمند فرهیخته ایرانی یک "روایت‌گر بندباز" است و او کسی است که می‌توان در آثارش موسیقی اصیل و مدرن را همزمان شنید.

نتیجتاً معتقدم که ما *روایتگران* بندباز فراوانی داریم و این مسئله مسئله تأمل‌برانگیزی است. در عرصه اندیشه من به گواه آثار سروش دباغ و خاصه کتاب حاضر، او را یک "روایت‌گر بندباز" نامیدم و همین‌طور از همایون شجریان، در حوزه موسیقی، با همین عنوان یاد کردم. البته این پایان یک پایان گشوده است و می‌توان به اساتید دیگری در همین حوزه‌ها و دیگر زمینه‌ها اشاره کرد.

• روایتگر دمنده در شیپور بیداری

اما دومین خصیصه روایت‌گری سروش دباغ در کتاب حاضر و کلاً آثار غیرفلسفی‌اش این است که او "روایتگر دمنده در شیپور بیداری و آگاهی‌بخشی است". اگر به جستارهای این کتاب به خوبی درنگ‌رید، درمی‌یابید که هیچگاه سفرنامه این نویسنده در نتیجه عزیمت‌های پی‌در پی‌اش در مرز میان سنت و مدرنیته بی‌دست‌آورد نبوده و نیست و او همیشه حرفی برای گفتن داشته، و دارد. بحث من در اینجا هرگز بر سر درستی یا نادرستی تاملات او، مثلاً در باب "مسئله شرور در عالم" و یا "مواجهه پدیدارشناسانه با قرآن" نیست. معلوم است که اندیشه هر اندیشمندی می‌تواند مورد نقادی‌های پسینی قرار بگیرد و به شدت واکاوی شود. در خصوص این مهم شکی باقی نمی‌ماند و آثار سروش دباغ نیز چنینند. اما با تمام این اوصاف، در این مجال سخن من بر سر روال اندیشه‌ورزی این متفکر معاصر است و من بر آنم که جایگاه روایتگری او را از دل آثارش، برسم.

بله، من معتقدم که روایتگری سروش دباغ خاصه در یکایک فصول این کتاب حامل پیامی برای اذهان دغدغه‌مند است، و لذا این جد و جدیت‌ها هرگز از روی تفنن یا وقت‌گذرانی صورت نپذیرفته‌اند. او همانند کسی است که در شیپوری می‌دمد "تا آنها که چشم‌شان از سر تنبلی اندیشگی گرم شده است" را بیدار کند و به آنها بگوید: بیاندیشید. به خدا، پیامبر (ص)، قرآن، عرفان و اصلاً همه مواهب فرهنگی-معنویان این‌بار از جایگاه تازه‌ای که همان اینجا و اکنون حیات‌تان است، دوباره بیاندیشید و کمی لذت بیداری را مزه مزه کنید. روایتگری سروش دباغ در آثار خود هرگز به سان قصه‌های شبانه مادری برای خواباندن کودک خود در وانفسای شب نیست، بلکه به سان تلنگری است برای بیداری‌بخشی به خفتگانی که در وسط روز دراز کشیده‌اند و به عادت‌وارگی و تکلیف‌مداری خو کرده‌اند.

بله، دومین خصیصه روایتگری سروش دباغ به گواه آثارش و خاصه کتاب "رد آبی روایت" همین پیام‌داری او برای مخاطبان کوشای خود است. تمام جستارهای کتاب او را اگر دنبال کنید این ویژگی در آنها دیدنی است. چه آثاری که در زیرمجموعه پروژه "عرفان مدرن" او جای می‌گیرند، و چه آثاری که جنبه‌های الهیاتی-قرآنی‌پژوهانه پررنگی دارند. برآستی، مگر مهمترین خصیصه یک نواندیش دینی-فرهنگی غیر از آگاهی‌بخشی اوست؟!

• روایتگر مخالف مومیایی اندیشه‌ها

اما سومین و آخرین ویژگی روایتگری سروش دباغ به تأیید آثارش، و البته آنگونه که در کتاب "رد آبی روایت" نیز ریزش کرده است، به پرسش گرفتن پاسخ‌های بزرگان اندیشه است. در نگاه سروش دباغ هیچ اندیشمند و

اندیشه‌ای را نمی‌توان مومیایی کرد و از آنها تابو تراشید. در اثر حاضر بارها دیده‌ایم که مولانا و اندیشه‌های عرفانی او توسط سروش دباغ نقد می‌شوند و مورد نگاه دوباره قرار می‌گیرند. به راستی آنها که با آثار این متفکر معاصر آشنا نیستند، آشنایند که او تا چه اندازه دلبسته این عارف تراز اول ایرانی است و با او و آثار او اونس دارد. بله، او شیفته مولاناست اما مولانا نیز در نظرش نقدشونده است. پروژه «عرفان مدرن» این نواندیش دینی پر است از مواجهه فعال و انتقادی او با عارفان مکتب خراسان و البته پرداختن به وجنات سالکان دنیای راز-زدایی شده. همچنین اگر شما به مقالات هفتگانه او در کتاب «رد آبی روایت» تحت عنوان یکسان: «مضامین اخلاقی و آگزیستانسیل قرآن» مراجعه کنید، این برحذری از مومیایی کردن اندیشه‌ها در حوزه قرآن‌پژوهی را به وضوح می‌بینید و می‌بینید که در آثار او اسم‌های بزرگ هرگز «مانع از نقد رویه و اندیشه تألیفات آنها نشده و نمی‌شود. سروش دباغ، با آنکه بارها از علامه طباطبایی و آثار محققانه‌اش به نیکی یاد کرده است، اما هیچگاه او را به عنوان «اولین و آخرین مفسر جهان اسلام» قلمداد نمی‌کند و تفسیر المیزانش را «اختتام تفاسیر» نمی‌انگارد: «بخشهای زیادی از مجلدات المیزان، تفسیر نمونه و تفسیر زمخشری را خوانده‌ام. این‌ها تفاسیر خوب و قابل استفاده‌ای هستند، البته تفسیر نمونه کمتر. که خیلی به دینداری معیشت اندیش و متعارف نزدیک است. تفسیر المیزان تفسیر یک فیلسوف متکلم است که با همه ارادتی که به مرحوم طباطبایی داشتم و دارم ولی از طباطبایی فیلسوف چندان در «المیزان» خبری نمی‌بینیم. البته که او تفسیر قرآن به قرآن می‌کرد و به هر حال کار او با پاره‌ای از همقطاران و پیشینیان خود فاصله دارد؛ اما با آنچه که من می‌گویم هم فاصله دارد. یعنی مواجهه پدیدارشناسانه با متن و خود را مخاطب آن در روزگار کنونی انگاشتن و چنانکه توضیح دادم این حجاب معاصرت را کنار زدن و تلاش برای هم‌افق شدن با زمینه و زمانه پیدایی متن، البته که کار سخت و سترگی است. مرحوم طباطبایی در دنیای رازآلودی می‌زیست و به رغم اینکه تفسیر ایشان تفسیر نویی بود، یعنی تفسیر قرآن به قرآن بود اما در دل پارادایم سنتی بود.

ما به سروقت همین متن می‌رویم، متن مقدس ما مهمترین سند مسلمانی ما همین کتابی است که در دست من و شماست. در دست زمخشری بوده، در دست طبری بوده، در دست مرحوم آقای طباطبایی هم بوده است. اما از منظر دیگری و به نحو دیگری این متن را می‌خوانیم و چنانکه توضیح دادیم به نطق در می‌آوریم و می‌کوشیم هم‌افق شویم [۵]. «البته چنانکه آوردم، همه این ویژگی‌ها برآیند ایستادن سروش دباغ در قامت یک روایت‌گراست و برآیند زیستن او در جهان، زیستن جهانی در اوست ...

مع‌هذا، یکی از آفات اندیشه‌ورزی ابتلا به بیماری «حجت‌گرایی معرفتی» و تراشیدن انواع بت‌ها در عرصه اندیشه و نظر است. این بت‌ها در بتخانه‌ها سبز نمی‌شوند، بلکه در مراکز علمی-معرفتی ریشه می‌دوانند. متأسفانه که بگویم در جماعت روشنفکران و آنها که ادعای نواندیشی دارند، نیز، این تابوت‌تراشی‌ها کم نیستند و این آفات تنها به جریان غیرنواندیش و یا سنتی تعلق ندارند. ما در خود ایران «روشنفکران معنوی» و فرهنگی‌ای داریم که نقد آنها هرگز توسط دوستان و مخاطبان‌شان تحمل نمی‌شود و اصلاً گویی گناهی کبیره به شمار می‌آید. فرقی نمی‌کند که منتقد آن نواندیش معنوی من نوعی باشم و یا یک متفکر و صاحب‌نظر دیگر. در هر دو حال واکنش، متعصبانه و برچسب‌زننده است. ممکن است به شما انواع اتهام‌ها و صفت‌ها را بچسبانند و حسابی از خجالت‌تان دربیایند. شما کافی‌ست به

واکنش‌های دوستداران مصطفی ملکیان، پس از نقد آرش نراقی از حرکت او، در نتیجه دست‌بوسی‌اش از محمدعلی موحد، یا نقاد‌های حسن محدثی از دیدگاه‌هایش، و یا اصلاً مقالات انتقادی خود سروش دباغ از اندیشه‌های این “روشنفکر معنوی” توجه کند تا ادعای مرا بهتر دریابید. شوربختانه این آفت در میان مدعیان روشنفکری نیز بسیار به چشم می‌خورد و کاملاً ظهور و بروز دارد. آن‌ها که آمده بودند تابوها را بشکنند خود تبدیل به تابو شدند و این خود نوعی “حجت‌گرایی معرفتی است”. البته از مثال من گمان نکنید که صرفاً چنین آفتی در میان حامیان و دوستداران مصطفی ملکیان دیده می‌شد و دیگر متفکران نواندیش ما پاک و منزّه‌اند. خیر. تمام نواندیشان دینی و غیردینی ما در معرض این آفت‌تند و باید همیشه از مخاطبان و دیگر متفکران بخواهند که از آنها و کارو بارشان آفت‌زدایی کنند. نتیجتاً من برآنم که “سروش دباغ” روایت‌گری‌ست که از بت‌پرستی معرفتی در فرار است و او کسی‌ست که بر تابوهای جهان هیچ نیفزوده.

سخن آخر

در این مجال سعی کردم از منظری بیرونی کتاب “رد آبی روایت” را مورد کنکاش قرار دهم و از جایگاه و نقش نویسنده، به گواه اثرش پرده‌بردارم. من معتقدم سروش دباغ در این اثر در قد و قامت یک “روایت‌گر” است و روایت‌گر کسی است که هم در جهان زندگی می‌کند و هم جهانی در او می‌زید. خروجی کار و بار این نواندیش دینی حتماً قابل نقد است و من در مقالات جداگانه‌ای که پیشتر بر تأملات او نوشته‌ام، به آنها پرداخته‌ام. آنچه که در اینجا آوردم ایضاً فرامتنی کتاب مذکور بود و به بررسی جایگاه و خصایص روایت‌گرانه نویسنده می‌پرداخت. یکم دی‌ماه نودونه

ارجاعات:

- [۱-] [ینگرید در: رد آبی روایت، فصل “نجوای سالک مدرن” انتشارات سهرودی، به قلم سروش دباغ.
- [۲-] [همان، فصل “مضامین اخلاقی و اگزیستانسیل قرآن (۷)”]
- [۳-] [ینگرید در: سروش دباغ؛ رفع تبعیض از طایفه نسوان، به قلم سیدهادی طباطبایی، منتشره در دین‌آنلاین.
- [۴-] [ینگرید در: روشنفکری دینی و آبغوره فلزی؟!، به قلم سروش دباغ.
- [۵-] [ینگرید در: رد آبی روایت، فصل “مضامین اخلاقی و اگزیستانسیل قرآن (۷)” انتشارات سهرودی، به قلم سروش دباغ.